عطف

بازگشت نسل قلم

● **مانی سبهری:** آن‌ها که در دهه ۷۰ شمسی مخاطب ادبیات بوده‌اند احتمالا به یاد دارند که در اوایل آن دهه انتشار مجموعه کتاب‌هایی کم‌حجم و در قطع پالتویی در ایران آغاز شد که در هرکدام از آن‌ها به زندگی و آثار یکی از اهالی ادبیات و فرهنگ و اندیشه پرداخته شده بود. این مجموعه که «نسل قلم» نام داشت و زیر نظر خشایار دیهیمی منتشر می‌شد، تصویری موجز از بزرگان فرهنگ و ادبیات جهان و آثارشان به دست می‌داد که برای برداشتن گام اول در شناخت آن‌ها و آثارشان بسیار مناسب بود و اطلاعاتی مفید به مخاطبان می‌داد. بر پیشانی چاپ فارسی بسیاری از این کتاب‌ها نام مترجمانی مطرح به چشم می‌خورد؛ مترجمانی که نام‌شان روی یک کتاب تضمین کیفیت ترجمه شده است و همچنین تضمین کیفیت ترجمه آن اثر.

مخاطبان مجموعه «نسل قلم» احتمالا ایس را هم به یاد دارند که برخی جلدهای این مجموعه بعدها ناباب شد و تا مدت‌ها تجدید چاپ نشد. طرح جلدهای بهرام داوری برای این مجموعه نیز از دیگر نکات خاطره‌انگیز و به‌یادماندنی مجموعه «نسل قلم» است. اخیرا نشر نو شروع به تجدید چاپ کتاب‌های این مجموعه کرده و تعدادی از این کتاب‌ها با همان طرح جلدهای قدیمی در این انتشارات منتشر شده است. ارجمند کتاب‌های این مجموعه که در نشر نو تجدید چاپ شده‌اند، می‌توان به ترتیب شماره به پنج کتاب «هرمان ملویل»، «جورج اورول»، «بابلو نرودا»، «آنا آخماتوا» و «کارلوس فونتنس» اشاره کرد. بر چاپ تازه این مجموعه خشایار دیهیمی پیشگفتاری تازه نوشته است. دیهیمی در آغاز این پیشگفتار از ارمان امید، بهرام داوری و حسن ملکی به‌عنوان افرادی یاد کرده که به گفته او به اندازه خودش در انتشار مجموعه نسل قلم سهم داشته‌اند. او همچنین از مترجمان درگذشته این مجموعه یادی کرده است: از کریم امامی، عبدالله توسلی، ابراهیم یونسی، مهدی سحابی، صفیه روحی، محمد مختاری و فرخ تمیمی.

نخستین کتاب مجموعه نسل قلم که اخیرا تجدید چاپ شده «هرمان ملویل»، نوشته لئون هاوارد و ترجمه خشایار دیهیمی است. در این کتاب به زندگی و آثار خالق رمان بزرگ «موبی‌دیک» پرداخته شده است. لئون هاوارد در آغاز کتاب درباره ملویل می‌نویسد: «او در قرن بیستم به‌عنوان نویسنده‌ای بسا ویژگی‌های منحصربه‌فرد شناخته شد. او که وارث سنت عظیم ادبیات رمانتیک بود، در نوشته‌هایش واقع‌گرایانه به زندگی در دریا پرداخت و داستان‌سرایی مشهور شد که به تضادهای فرهنگی نیمه قرن نوزدهم یا جنگ تن‌بتوهنی و شور عاطفی دوگانه‌ای پاسخ می‌داد که سرانجام مرد خودش بود را درک‌ناشدنی یافت و درک و تفسیر نوشته‌هایش را به نسل بعد واگذاشت تا آنها نیز به تعداد خواندگان، تفسیر برای آثارش بتراشند. از آغاز جنگ داخلی در امریکا تا پایان جنگ جهانی اول، ملویل نویسنده‌ای کاملا فراموش‌شده بود. اما اقبال او یکی از نویسندگان امریکایی است که آثارش بسیار خوانده می‌شود، بسیار به بحث گذاشته می‌شود و بسیار ستایش می‌شود».

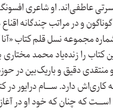

دومین کتاب مجموعه نسل قلم «جورج اورول» است نوشته تام هایکینس و ترجمه بیورز سیاوشی. جورج اورول در ایران به ویژه با دو رمان «قلعه حیوانات» و «۱۹۸۴» شناخته شده است و جالب اینکه نوشته تام هایکینس درباره او با حکمی صریح مبنی بر رمان‌نویس‌نبودن اورول آغاز می‌شود. او می‌نویسد: «شهرت جورج اورول به‌عنوان نویسنده عمدتا متکی بر رمان‌هایی است که نوشته است. اما او قریحه ذاتی رمان‌نویس را ندارد، و اگر در آن سال‌هایی که کارش نوشتن بود رمان شکل ادبی غالب نمی‌بود شاید اصلا به سراغ آن نمی‌رفت. اورول فوق‌العاده خلاق و شاخص‌تر از روابط انسانی اندک بود؛ همدلی او معطوف بود به بشر بود نه افراد بشری».

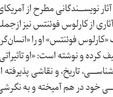

کتاب «بابلو نرودا» نوشته جورج دی اسکید و ترجمه رویا رضوانی سومین کتاب از مجموعه نسل قلم است. در این کتاب به زندگی و آثار بابلو نرودا، شاعر بزرگ اهل شیلی، پرداخته شده است. او نرودا آثار فراوانی به فارسی ترجمه شده است و خوانندگان خاص در کنار آثار خود او می‌تواند مطلعی باشد برای خواندن جلد بعدی این شاعر جوج دی اسکید در باب این کتاب تصویری این‌چنین از نرودا به دست می‌دهد: «در میان نویسندگان امریکای لاتین، نرودا چون غولی از دیگران متمایز است. شعرش را که به زبان‌های بسیار ترجمه شده است، در همه جا می‌ستایند. او در طول زندگی‌اش آوازهای بلند داشت که همچنان گسترده‌تر می‌شود. خواستها و مضامین وی جهانی‌اند. ما در آینه آثار او تصاویر جهان‌های دنیای بیرونی، و نیز جهان‌های دنیای درونش را می‌بینیم. خیزش کوم زندگی از میان شعر او جاری می‌شود و به راه آثار می‌گذرد. اگرچه او گاه شعرهای رمانتیک و عاشقانه با غلو آوازهای مردمی عاطفی‌اند. او شاعری افسونگر است که مخاطبینش را از مجاری گوناگون و در مراتب مختلف ادراک می‌کند».

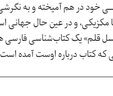

چهارمین شماره مجموعه نسل قلم کتاب «آنا آخماتوا» نوشته سام دیویز است. این کتاب را زنده‌یاد محمد مختاری به فارسی ترجمه کرده است. شاعر و منتقدی دقیق و باریک‌بین در حوزه شعر که ترجمه شعر را نیز در کارنامه کاری‌اش دارد. سام دریور در کتاب «آنا آخماتوا» از شاعری نوشته است که جنگ ها خود او در آغاز کتاب اشاره کرده. جزء آن دسته از شاعران برتر روسیه است که دوران هولناک تصفیه‌های استالینی را تجربه کرد و برخلاف بسیاری از همقطاران «از دوره محاکمات بزرگ جان سالم به در برد».

پنجمین کتاب منتشرشده در مجموعه نسل قلم «کارلوس فونتنس» نوشته لاتین آ. کیوکو است. مترجم این کتاب عبدالله کوثری است: مترجمی که آثار نویسندگانی مطرح از آمریکای لاتین را با ترجمه او خوانده‌ایم که آثاری از کارلوس فونتنس نیز ترجمه این آثار است. لاتین آ. کیوکو در کتاب «کارلوس فونتنس» را «اساس‌گرایی در معنای کلاسیک این واژه» توصیف کرده و نوشته است: «او تألیفاتی را به ارث دیده است که از دیدگاه جهان فلسفه، انسان‌شناسی، تاریخ، و نقاشی پذیرفته است استادانه در هنر رومایی و نمایشی هنر آن در آمیخته به نکوشی زیبایی‌شناختی دست یافته که عمیقا مکزیکی، و در عین حال جهانی است». در پایان هر کتاب از مجموعه «نسل قلم» یک شعر فارسی هم درباره هر شخصیت فرهنگی و ادبی که کتاب درباره اوست آمده است.

دیوان گوته و داستان‌های کودکی

● **نسیم آصف:** «دیوان غربی شرقی» گوته و مجموعه‌داستانی از نویسندگان آلمان‌زبان با نام «رنگ‌های کودکی» عنوان دو ترجمه از محمود حدادی است که سال‌ها پیش منتشر شده بود و به‌تازگی بازچاپ شده‌اند. حدادی که بیشتر به ترجمه آثار کلاسیک ادبیات آلمانی گرایش دارد. تاکنون چند اثر از گوته را به فارسی ترجمه کرده که «فاوست» نازدنین آنهاست و پیش از آن «رنج‌های ورتر جوان» و «دیوان غربی شرقی» با ترجمه او به چاپ رسیده بودند. «دیوان غربی شرقی» که از سال‌ها پیش در ایران شناخته شده بود، دلخوش‌کننده است. این کتاب سال‌های پیری گوته مربوط است و نوشتن آن چیزی حدود ۱۰ سال. بین سال‌های ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۴ به طول انجامیده است. این دیوان به‌همراه رمان «سال‌های سیر و سلوک ویلهلم مایستر» و نمایشنامه «فاوست» جزء آخرین آثار گوته به شمار می‌رود. «دیوان غربی شرقی» شامل دو بخش عمده و یک بخش کوچک است. بخش اول آن تقریبا ۲۵۰ قطعه شعر را در بر گرفته و در اصل بزرگ‌ترین دفتر تغزلی گوته را تشکیل می‌دهد. بخش دوم دیوان نیز حدود ۶۰ مقاله درباره فرهنگ و تاریخ و ادبیات ایران به قلم خود گوته را در بر گرفته است. بخش پایانی و کوتاه «دیوان غربی شرقی» شامل شعرهایی است که گوته بعد از انتشار دیوان اما در همان حال‌وهوا سروده و پس از مرگ او جمع‌آوری شده و در انتهای دیوان به چاپ رسیده است. گوته در شرایطی به نوشتن اشعار دیوان می‌پردازد که هنوز به مضمون «فاوست» درگیر است. او اگرچه کار روی مضمون «فاوست» را در سال ۱۷۷۰ یعنی در ۲۱سالگی‌اش آغاز می‌کند اما تا سالی پیش از مرگش آن را اثری ناتمام می‌داند. حدادی در قسمتی از مقدمه‌اش درباره این اثر مشهور گوته نوشته: «دیوان گوته مفصل‌ترین دفتر شعر عمر او و همزمان نمره تلاش این شاعر آلمانی در راه پاسخ‌گویی به ادبیات نوجهانی در طلیعه جهانی‌شدن رابطه ملت‌هاست و برابرنهاد او در پیش بینیده جهان‌گیر استعمار». دفترهای دوازده‌گانه این دیوان هریک در کنار نام آلمانی‌شان عنوانی فارسی یا عربی هم دارند و به قول حدادی شاید هم از تنوع، الگوی‌شان «نظام سال یا ماه‌ها و فصل‌هایش باشد. چراکه مثل فصل‌ها، هرباره یک خویشاوندی و همجواری سه‌گانه در آنها به چشم می‌خورد. معنی‌نامه، خاطره‌نامه و عشق‌نامه، یعنی هر سه دفتر اول، بیش از همه از شیوه حافظ تأثیر گرفته‌اند. در پی آنها سه دفتر نظم‌دری و باریک‌اندیشی، یعنی نغزنامه، رنج‌نامه و حکمت‌نامه می‌آیند و سپس دفترهای تیموره‌نامه، لیخزانامه و ساقی‌نامه که یووشکی‌شان در عمل‌گرایی و پویندگی است و سرانجام مجموعه سه‌گانه آخر، یعنی مثل‌نامه، فارسی‌نامه و خلدنامه با موضوع مشترک دین و ملکوت». «دیوان غربی شرقی» را پیشتاز اکاهانه ادبیات مدرن جهانی نامیده‌اند. به قول توماس مان، ادبیات جهانی گوته نتیجه وقوف بر مکتب خودی و واه‌دارای در قبال اندیشه دیگران است. نشر دانش‌گاهی آلمان‌زبان، نشر چاپ سوم دیوان گوته را منتشر کرد. در بخشی از شعر «هجرت» از این دیوان می‌خوانیم: «شمال و غرب و جنوب فرومی‌باشند/ تخت‌ها می‌شکنند و کشورها به لرزه درمی‌آیند/ پس به دیار پاک مشرق بگریز/ تا در شمیم هوای پدرشاهی/ به فیض عشق و باده و غزل/ چشمه خیزد جوان کند/ آنجا در حریم خودی و سادگی/ می‌خواهم به زرقا/ و سرچشمه تبار انسانی برسم/ به روزگارانی که هنوز آموزه آسمانی را/ به زبان زمینی از خدا می‌گرفتند/ و به وسیله عقل در نرمی‌دادند...».

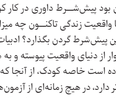

«رنگ‌های کودکی» شامل ۲۰ داستان از دیات تن ۱۹ و ۲۰ آلمان‌زبان است که به انتخاب و ترجمه محمود حدادی توسط نشر مهرانديش منتشر شده است. این کتاب که اولین‌بار سال‌ها پیش منتشر شده بود، موتیفی مشترک دارد که آن‌طوره از نامش هم برمی‌آید. کودک و خاطرات کودکی است. بر اساس این رون‌مایه مشترک، داستان‌هایی از این نویسندگان در این مجموعه انتخاب شده است: تئودور اشتورم، کنفید کلر، گرهارت هاوپتمن، هانریش مان، توماس مان، روبرت موزیل، اشتفان سوایگ، لیون فویشتوانگر، هانس مارچویتسا، رینگسوونت فون ادسکی، حاشی فالادا، برتولت برشت، ارینش کستنر، مارتی لوئیزه رشاندلسن. اون فون هوروات، یوهانس موبن. اروین اشترینتفار، کریستینه بوستا و جیمز کروس. توالی داستان‌های این کتاب، براساس دوران زندگی نویسندگان است و در نتیجه می‌توان درک بهتری از بستر زمانی هر داستان به دست آورد. در توضیحات پشت جلد کتاب می‌خوانیم: «اولین‌بار زان- ژاک روسو بود که کودکی را شیوه‌ای از هستی انسان‌هایی که از چشم‌انداز آن دوران بزرگسالی به هیچ‌رو قابل درک نیست. روسو بر همین اساس تحمیل ادبیات بدآموز را به کودکان سعی زدودنکام می‌شمرد و بر آن بود بیشتر شروط شرط درک کودک در دنیای اوست. اما واقعیت زندگی تاکنون چه میزان قابلیت داشته است در این بیش‌شرط کردن بگذارد؟ ادبیات به‌عنوان ترسیمی چکیده‌وار از دنیای واقعیت پیوسته و به هر شیوه و زمانی هم نشان داده است خاصه کودکی، از آنجا که به نسبت خیرسی شکننده‌تر دارد. در هیچ زمانه‌ای از آزمون‌های خطیر زندگی در امان نمانده است. ارهمین‌روست که ماکسیم گورکی تاکید می‌کند تا وقتی کودکی هست که سیلی می‌خورد، جهان به سامان نیست». «رنگ‌های کودکی» در واقع اولین آنتولوژی به شمار می‌رود که رمان‌های خاص برخی نویسندگان گوته و بعد از آن مجموعه‌داستان دیگری با این عناوین منتشر شده‌اند: «از نگاه جنون»، «کدا و دوشیزه مغرور» و «مرگ یوتیا». در بخشی از داستان «یک آدم بی‌شخصیت» از رویرت موزیل می‌خوانیم: «امروز ظاهرا باید با چراغ از پی آدم باشخصیت جست. بسا آسیاب خاده هم می‌شویم اگر که در روز روشن با فانوس دوره بیفتیم. باری، می‌خواهم داستان مردی را بگویم که همینه با شخصیت خود مشکل داشت، تا ساعتو آنکه اساسا شخصیتی نداشت. اما می‌ترسم در فهم مطلق او به خطر افتاده باشم و انسان منظور ما در نیافته فردی باشد پیشرو و پیشگام. ما در بچگی همسایه بودیم...».

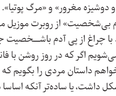

داستان «شمعدانی عطر» از گوی هلمینگر با ترجمه محمود حدادی

پرتگاه جنون

تاریکی رگه‌مایه شاخص هنرمدرن است. آن اثرهنری که نمی‌پسندد درنقش دل‌خوش‌کنک درنیاید و جنین، برای خود بازارکرمی کند. اگرکه می‌خواهد درهنگامه آن ظلمات‌ترین و غایب‌ترین غلیان‌های واقعیت، زمام کارخود را از دست ندهد، باید که رنگ همین غلیان‌ها را به خود بگیرد. هنرامولیاز معرفت‌بود، هنری رنگ‌مایه نبنادیدن آن سیاه...

تئودور آدورنو، تئوری‌های زیبایی‌شناختی، ۱۹۶۶

کوی هلمینگر، متولد ۱۹۶۳ است. نویسنده‌ای بلژیکی ولی آلمانی‌زبان که از سال ۱۹۸۵ در کلن زندگی می‌کند. وی شاعر، داستان‌نویس و نمایش‌نامه‌نویسی است. گرایش بیش‌ترین به شعر دارد و عنصر شاعرانه را - به‌ویژه با شخصیت‌بخشیدن به نیرو درخت- به درون نثر خود نیز می‌آورد. ولی به‌رغم این زبان و بیان شاعرانه، رابطه آدم‌ها در داستان‌های او از بحران و بیماری نفش می‌خورد.

هلمینگر مایه‌های قصه‌های خود را از روزمره انسان‌های معمولی و کوچک می‌گیرد. ولی این زندگی مأنوس و معمولی سرمویی با پرتگاه جنون فاصله ندارد و این جهان صلح و سالم در تاانهای به نوسان درمی‌آید و معلوم می‌کند همزیستی انسان‌ها چه شکننده است و آدم‌ها در دوزای پوسته بسا آراسته مدنیت خود به تسخیر چه احساس‌های بیمارگونه، پیچیده و ذهن‌گرایانه‌ای می‌توانند درآیند.

ناری درون غلغزار، رنجمویه زن و نفیر و نفس آن مرد در فاصله امن زدن. این‌همه گویی شیر آکنده از صدا و بیل توی دل این کوی بزرگ نشسته بود. سپس به این صداها زوزه آهسته‌ای پیوست که پرال از دوی‌اش آن را بیسرون از پناهگاه گوی خود بنداشت، و با این‌همه این زوزه پیوسته واهنج و سراتجام بلند و پرهاجوم به درون صحنه درآمد.

آمبولانس درست مقابل پرل ایستاد.

مرد دوباره دوان آمد و فریاد زد: «اینهاش! همین بود. خودش است!»

بیهارها کنار زن زانو زدند. یکی‌شان رو به پرل به درآمد: «من اول از همه رسیدم». گفت: «خیلی خوب، خیلی خوب. حالا بروید کنار» و دستی به پیشانی زن کشید و پرسید «صدای من را می‌شنوید؟»

زن گفت: «سردم است»

بهیار جواب داد: «شما را می‌بریم کلینیک دانشگاه»

زن چشم‌هایش را بست.

دوچرخه را روی آسفالت گذاشت و به طرف ماشین دوید.

سقف کود افتاده بود و شیشه جلو هم خرد شده بود. زنی در را از داخل کمی باز کرد. پرل دید که این زن با صدای‌اش یکی شده و در همان حال سیخ نشسته است و تنها بازوی چپش تکان می‌خورد. آن‌هم چوبی که انگار به کمک کسی دیگر وصل است. زن نگاهش را به پرل دوخت و همزمان دهانش باز ماند. بر پهنه صورتش، مثل کک‌مک‌هایی سیاه لک‌های ریز خون دوبده بود و خرده‌های شیشه هنوز هم داشت تن دامنش تلنبار می‌شد.

پرل زیر بار سنگین نگاه او پیش خودش فکر کرد: ما حتما روحیه همدیگر را می‌فهمیم.

در را کشید و بازکرد و بالای سر زن خم شد و دست‌وپای او را از قید کمربند درآورد. سپس محض امتحان سعی کرد تا کمی بلندش کند.

زن ناله سر داد.

پرل دوباره او را سر صندلی رها کرد و از نو به چشم‌هایش چشم دوخت و گفت: «من این‌جا هستم».

نگاه زن به طرف خردشیشه‌های توی دامنش برگشت.

پرل دوباره سعی کرد و خواست از اتاقک ماشین بیرونش بکشد.

زن ناله سر داد.

یک نفر فریاد زد: «آهای، چه کار دارید می‌کنید شما؟»

پرل در همان‌حال که محتاط زن را بیرون می‌کشید، برگشت و نگاهی انداخت.

مردی دوان می‌آمد و فریاد می‌زد: «این کاری که می‌کنید اشتباه است!»

پرل زن را روی آسفالت خوابانید و پاهای او در این حالت اعوجاجی عجیب برداشت. مرد فریاد زد: «شما پاک دیوانه‌اید. ممکن است ستون فقراتش عیب کرده باشد». پول صبر کرد تا مرد خود را رساند.

سپس پرسید: «اسمتان چیه؟»

مرد فرادندان پرسید: «آمبولانس خبر کردید؟ پلیس چه؟»

پرل گفت: «همیشه یک چیزی کم است.» و دست به کوش راستش کشید.

یک‌آن هوا تاریک شد. لایه‌ای تیره و عبوس عبور کرد و سپس آسمان، نقرابی و کهنه‌دنی دوباره ظاهر شد.

مرد در پیش زن زانو زد و بلا د بدین ابن صحنه صوص کرد ایسادی‌ی‌ی‌